**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011125**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که آیا تمام تمکن از تصرف در همۀ اصناف زکوی شرط هست یا اختصاص به بعضی از اقسام دارد. مرحوم آقای هاشمی به روایت عبد الله بن سنان رسیده بودند و فرموده بودند و همچنین بعضی از روایات دیگر، فرموده بودند از اینها نمی‌شود اطلاق‌گیری کرد نسبت به تمکن از تصرف و اعتبارش در همۀ موارد. چون کلمۀ مال در آن به کار رفته و مال در باب زکات به نقدین انصراف دارد. یک مقداری در جلسۀ قبل بعضی از روایت‌هایی را که ایشان شاهد انصراف ذکر کرده بودند ذکر کردیم. یکی از آنها روایت شرایع دین هست، روایت سلیمان بن مهران اعمش. این روایت، تعبیر در خصال وارد شده، تعبیرش این هست و لا تجب علی مال زکاةٌ حتی یحول علیه الحول من یوم ملکه صاحبه. من یومٍ یا من یومِ کدام درست است؟ چون ضمیر ندارد یومِ درست است یعنی بهتر است. درست هم شاید تعبیر غلطی باشد. جایی که افصح این است که یوم را به ملکه و صاحبه اضافه کنیم. حتی یحول علیه الحول، یعنی یوم ملک صاحبه. خدا رحمت کند مرحوم مدرس افغانی را می‌گفت در این دعای وضو اللهم بیّض وجهی یوماً، ایشان می‌گفت یوماً باید باشد چون ضمیر دارد، یوماً تسود فیه الوجوه. به هر حال الآن یادم نیست تعبیر، می‌گفت این که ضمیر ندارد، این تعبیری که معروف هست؟ یوم تسود فیه الوجوه. می‌گفت یوماً تسود فیه الوجوه باید باشد به خاطر این که چون ضمیر دارد یوماً باید باشد، به وصف باید باشد. بعد می‌گفته که من این مطلب را به مرحوم آقای خویی عرض کردم و ایشان در رساله‌شان مطلب را اصلاح کرد.

لا تجب علی مالٍ زکاتٌ حتی یحول علیه الحول من یوم ملکه صاحبه.

شبیه همین هم در روایت محض الاسلام هست. فقط اینجا «ال» ندارد مالٍ هست در این خصال، در روایت محض الاسلام که در عیون، جلد ۲، صفحۀ ۱۲۳ وارد شده لا تجب الزکاة علی المال حتی یحول علیه الحول وارد شده. ولی این روایت را اگر کامل کسی ببیند متوجه می‌شود که استدلال ایشان ناتمام است. روایت را من کامل بخوانم، این تکه‌ای که مربوط به زکات. این روایت روایت خیلی مفصلی است. و یک سری بحث‌های سندی حالا به تناسب بحث‌های سندی این روایت را هم بحث می‌کنیم ولی حالا اوّل بحث متنی‌شان آن تکه‌ای که مربوط به بحث ما هست این است. می‌گوید:

«الزَّكَاةُ فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ خَمْسَةُ دَرَاهِمَ- وَ لَا تَجِبُ فِيمَا دُونَ ذَلِكَ مِنَ الْفِضَّةِ- وَ لَا تَجِبُ عَلَى مَالٍ زَكَاةٌ- حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ مِنْ يَوْمَ مَلَكَهُ صَاحِبُهُ- وَ لَا يَحِلُّ أَنْ تُدْفَعَ الزَّكَاةُ إِلَّا إِلَى أَهْلِ الْوَلَايَةِ وَ الْمَعْرِفَةِ- وَ تَجِبُ عَلَى الذَّهَبِ الزکاة إِذَا بَلَغَ عِشْرِينَ مِثْقَالًا- فَيَكُونُ فِيهِ نِصْفُ دِينَارٍ- وَ تَجِبُ عَلَى الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ- إِذَا بَلَغَ خَمْسَةَ أَوْسَاقٍ»

بعد آن خمسة اوساق را معنا می‌کند. بعد می‌گوید: «وَ تَجِبُ عَلَى الْغَنَمِ الزَّكَاةُ»

مقدار نصاب زکات را معنا می‌کند.

«وَ تَجِبُ عَلَى الْبَقَرِ الزَّكَاةُ» «وَ تَجِبُ عَلَى الْإِبِلِ الزَّكَاةُ». و همۀ این مقدارهایش را مشخص می‌کند. این عبارت را در ذیل دراهم ذکر کرده. نه حتی در ذیل ذهب. این ظاهرا به همان اصطلاحی که در جلسۀ قبل عرض کردم چون اصل المال درهم هست به آن اعتبار این درهم را در خصوص فضه حتی نه در مورد سائر چیزها. یعنی اصل اوّلیه زکات برای فضه بوده آن حکم را در آنجا بیان کرده، ذهب و چیزهای دیگر هم جزء ملحقات آنهاست. پس بنابراین این دلیل بر مطلب ایشان که به نقدین معنا می‌کنند نیست. این اگر هم باشد دلیل هست که مال در خصوص فضه به کار رفته نه نقدین. حالا آن تعبیری که در روایت محض الاسلام بود آن باز یک مقداری از جهت دیگری ممکن است اشکال کنیم. چون تعبیرش این هست لا تجب علی المال زکاة. ممکن است این «ال» را «ال» عهد بگیریم. علی المال، یعنی مالی که الآن ذکر کردم، یعنی فضه. آن وقت معنایش این نیست که مال به طور مطلق مراد خصوص فضه باشد. آن یک مقداری استدلالش باز ضعیف‌تر است. حالا این روایت حدیث شرایع دین و همچنین حدیث محض الاسلام. این که این را شرایع الدین تعبیر می‌کنم آن را محض الاسلام چون کلمۀ شرایع الدین در این روایت وارد شده در آن محض الاسلام وارد شده، اوّل روایت این تعبیر دارد. این روایت این هست حدّثنا احمد بن محمد بن الحیثمی العجلی و احمد بن الحسن القطان و محمد بن احمد السنانی و الحسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام بن مکتِّب و عبد الله بن محمد السائق و علی بن عبد الله الوراق رضی الله عنهم قالوا حدثنا ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا القتان قال حدثنا بکر بن عبد الله بن حبیب قال حدثنا تمیم بن بهلول و قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن جعفر بن محمد علیهم السلام قال هذه شرائع الدین لمن اراد ان یتمسک بها و اراد الله هداه.

بحث سندی‌اش را از آخر شروع می‌کنیم از اعمش. اعمش سلیمان بن مهران جزء ائمۀ حدیث در عامه هست به عنوان حافظ بودن و ثبت بودن. خیلی تعریف‌های محکمی در مورد اعمش، حالا غیر از توثیق‌های صریح، تعبیرهای خیلی بالاتر از توثیق را در میان عامه شده و با وجودی که، یعنی دو بحث در مورد اعمش هست. یکی بحث در مورد وثاقتش است یکی بحث در مورد مذهبش است. در مورد وثاقتش همچنان که علمای ما اشاره کردند می‌گوید این که عامه توثیقش کردند با تصریح به تشیعش این خودش نشانگر این است که آدم ثقه‌ای بوده. و این مطلب درست است. اما عمدتاً یک بحث دیگری هست که مهم‌تر از بحث وثاقت اعمش هست بحث مذهبش است. در میان عامه تعبیری که در مورد اعمش هست گفتند فیه تشیعٌ. کلمۀ تشیع خصوصا با این تعبیر فیه تشیع به معنای امامی مذهب بودن و امثال اینها نیست. تشیع به معنای ولایت اهل بیت را قائل بودن و امثال اینهاست. آن چیزی که شیعه به معنای اصطلاح کنونی که در مقابل سنی وجود دارد وجه ممیزش تولّی نیست، تبری است. و مجرد آن تشیّع. تشیّع در اصطلاح قدما آن جنبۀ تولّی درش مطرح است. و ما تا تبرّی. یعنی ناحق دانستن کسانی را که قبل از امیر المؤمنین به خلاف رسیدند. خلافت آنها را مشروع نداند، تبرّی یعنی این. و امیر المؤمنین را خلیفۀ اوّل بدانند، تشیّع به معنای عامش حالا به اصطلاح کنونی. این که از این جهت فیه تشیع که در میان عامه هست نمی‌شود مذهب او را در آورد. همچنین چیزهایی که در مورد روایت‌های مفصلی که در مورد علاقۀ خاصش به امیر المؤمنین و چیزهایی که در مورد ولایت امیر المؤمنین گفته اینها کافی نیست. مثلاً در تنقیح المقال به اینها تمسک می‌کند. بر این که امامی هست، شیعه هست، شیعه را هم به معنای کنونی یعنی امامی و اینها ذکر می‌کند. حالا یک نکته‌ای عرض بکنم قبل از خواندن عبارت چیز. اصل وثاقتش را مرحوم میر داماد اشاره کرده به همین استدلالی که کردم. می‌گوید العام ایضا مسنون علیه مطبقون علی فضله و ثقته مقرّون بجلالته مع اعترافهم بتشیعٍ. این در کلام میر داماد هست. بعد از آن در کلام وحید بهبهانی هم این مطلب هست. عبارتی مرحوم شیخ بهایی دارد کهاز اینها بالاتر شیخ بهایی اینجا در تنقیح المقال چاپ جدیدش، جلد ۳۳، صفحۀ ۲۹۱ از شیخ بهایی در توضیح المقاصد نقل می‌کند که و الذی استفدته من تصفح التواریخ انه من الشیعة الامامیة و العجب ان اصحابنا لم یصفوه بذلک فی کتب الرجال. بعد شواهدی را می‌آورد، مثلاً می‌گوید یک بار ابو حنیفه، قال له ابو حنیفه یوما یا ابا محمد سمعتک تقول ان الله سبحانه اذا سلب عبداً نعمة عوض عنها نعمة اخری قال نعم قال ما الذی عوّضک بعد ان اعمش عینیک و سلب صحتهما. اعمش یک چشمش مشکل داشته. می‌گوید این که چشمت مشکل پیدا کرده این خلاصه چه نعمتی را بالاتر. می‌گوید عوّضنی عنهما ان لا اریٰ ثقیلا مثلک. نمی‌توانم تو را ببینم یعنی بالاترین نعمتی که خدا به من چیز کرده. می‌گوید فی المصدر ان لا اریٰ نعثلا مثلک. نعثل یک یهودی بوده در زمان عثمان که عایشه عثمان را به او تشبیه می‌کرده و در تحریک مردم به قتل عثمان می‌گفته اقتلی نعثلا. نعثل یک یهودی بوده و این ان لا اریٰ نثلا مثلک باید درست‌تر باشد. از این ثقیلاً مثلک. حالا اینها خیلی شاهد نیست خب ابو حنیفه را قبول نداشته. به مجرد این که ابو حنیفه را قبول نداشته نعثل می‌دانسته شاهد برچیزی نیست. ولی عمدۀ مطلب یا بعضی روایت‌های مفصلی هست که یک موقعی در حاشیۀ اینجا نقل کرده که منصور دوانیقی یک موقعی اعمش را خواست، نصف شب بعد گفتش که این نصف شب که من را خواستی حتماً می‌خواهد از فضائل امیر المؤمنین بگوید و اینها، و به خاطر همین کفن پوشید و حنوط کرد. می‌گوید فکتبت وصیتی و لبست کفنی بعد هم می‌گوید حنوط هم کرده بود. فکتبت وصیتی و لبست کفنی، در چیزش هم هست حنوط هم کرد. وارد که می‌شود بوی حنوط را منصور، بوی کافور می‌آید می‌گوید داستان این است و اینها، بعد می‌گوید تو چقدر از فضائل امیر المؤمنین بلدی؟ می‌گوید یصیراً یا امیر المؤمنین. می‌گوید چقدر؟ می‌گوید ده هزار حدیث. بعد می‌گوید ده هزار بیشتر. بعد می‌گوید یا سلیمان من یک حدیث برایت بگویم همۀ آن حدیث‌ها یادت برود. بعد یک داستان مفصلی منصور دوانقی در فضیلت امیر المؤمنین نقل می‌کند. اینها هیچکدامشان تشیع به معنای اصطلاحی را اثبات نمی‌کنند. چون در آن تبرّی نیست. اینها همه جنبۀ تولّی دارد. همچنین روایت‌های دیگری که اینجا نقل شده. تقریباً آنهایی که یک مقداری فی الجمله بحث‌های تبری را مطرح می‌کند این که، این روایت هست که حضرت الاعمش فی علته التی قبض فیها فبین انا عنده ان اخذ دخل علیه ابن شبرمه و ابن ابی لیلا و ابو حنیفه فسأله عن حاله فذکر ضعفا شدیداً و ذکر ما یتخوفه من خطیئاته و ادرکته رقة فبکا. خلاصه در معرض مرگ بوده و اینها، از مرگ و عاقبت و اینها و ترس از عاقبت و گناهانی که دارد، حالش منقلبش شد گریست و اینها. می‌گوید ابو حنیفه به او رو کرد و گفتش که یا ابا محمد اتقی الله و انظر لنفسک فانک فی آخر یوم من الدنیا و اوّل یوم من ایام الآخرة و قد کنت تحدث فی علی بن ابی طالب باحادیثه قال لو رجعت کان خیرا لک. احادیث در مورد حضرت امیر نقل می‌کردی که از آن احادیث برگردی بهتر است، داری آن دنیا می‌روی. اعمش می‌گوید که مثلاً چی؟ مثل ما ذا یا نعمان؟ قال مثل حدیث اباعی انا قسیم النار. اعمش عصبانی می‌شود. قال او لمثلی تقول یا یهودی اقعدونی سندونی. من را بنشانید تا این حدیث را برای شما چیز کنم. حدّثنی و الذی الیه مسیری. قسم به خدایی که الیه مسیری موسی بن طریف و لم ار اسدیا کان خیرا منه قال سمعت ابایت بن ربعی امام الحی سمعت علی امیر المؤمنین علیه السلام یقول انا قسیم النار اقول هذا ولیّی دعی و هذا عدوی خذی و حدثنی ابو المتوکل الناجی فی عمرة الحجاج و کان یجتمع علیا علیه السلام شتما مفصا یعنی الحجاج عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا کان یوم القیامة یامر الله عز و جل فاقعد انا و علی علی الصراط و یقال لنا ادخل الجنة من آمن بی و احبکما و ادخل النار من کفر بی و ابغضکما. بعد، قال ابو سعید قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما آمن بالله من لم یومن بی و لم یومن بی من لم یتول او قال لم یحب علیا. یک مقدار بحث بالاتر از فقط تولی است. این که کسی که تولی نداشته باشد اصلاً ایمان ندارد، مؤمن نیست، کافر است. و تلی القیا فی جهنم کل کفار عنید. قال فجعل ابو حنیفه ازاره علی راسه قال قوموا بنا لا یجمعون ابو محمد باتم من هذا. بلند بشوید برویم این فعلاً دارد گازش را گرفته تا ما را داغون نکنید، چیزی برای ما باقی نگذارد این چیز نیست. قال الحسن بن سعید قال لی شریک بن عبد الله فما امسی یعنی الاعمش حتی فارغ الدنیا. عصر نشده اعمش از دنیا رفت. این روایات.

ولی عمده روایات دیگری هست که اعمش نقل کرده که در پاورقی این تنقیح المقال هم آورده و خود همین روایت شرایع الدین، جای جای این روایت شرایع دین جنبۀ چیزها را دارد. حالا من تکه‌هایی را که دو تا تکه‌اش، مفصلش در این حاشیۀ چیز هست من دیگر دو تا یادداشت کردم بعد این حاشیه را دیدم دیگر رها کردم، چون مفصل همانجا هست آنجا مراجعه کنید روایت‌هایی که در این زمینه هست. حالا یک بحث‌هایی دارد بعداً عرض می‌کنم. در خود همین شرایع دین هم نکاتی که مربوط به تشیع هست در آن درج شده، و هم بعضی از فتاوای اختصاصی شیعه که ویژگی‌هایی که خاص شیعه است و اصلاً شیعه به آن عنوان شناخته می‌شود وجود دارد. و قبل از این که این را بخوانم یک نکته را عرض بکنم که حالا من فرصت نکردم روایت‌های اعمش را به طور کامل استقصاء کنم ببینم اعمش در مدح خلفا و اینها روایت نقل می‌کند یا نمی‌کند امثال اینها، آن طرف قضیه‌اش را هم باید دید. ولی نکتۀ مهم این است ببینید اوّلاً حجم، یک مشکلی ممکن است اینجا باشد شما بگویید فوقش این است که اعمش از امام صادق این مطلب را نقل کرده، این معنایش این نیست که حتماً به صحت این روایت اعتقاد داشته باشد. خب بعضی از محدثین هستند که یک مقداری توسعه دارند در نقل. آن چیزهایی را که اعتقاد دارند و آن چیزهایی را که اعتقاد ندارند همه را نقل می‌کنند. این هست. ما در مورد بعضی از راویان روایت‌های متضاد می‌بینیم نقل می‌کنند. ۱۸۰ درجه با هم فرق دارند. این مطلبش همین است که اینها خیلی پایبند این نیستند که حتماً چیزی را نقل کنند که به آن اعتقاد داشته باشند.

شاگرد: روایت‌های اعتقادی یا فقهی؟

استاد: اعتقادی. هم روایت‌های مختلف. من حالا نمونه‌هایش را الآن یادم نیست و دیدم بعضی از راویان که من در بحث‌هایم این را دارم که این که می‌بینیم مختلف نقل کرده، هم این طرف را نقل کرده هم آن طرف را نقل کرده. این نشانگر این هست که پایبند به این نبوده که حتماً روایتی را نقل کند که به صحتش باور داشته باشد. نه همینجور روایت‌ها را نقل می‌کرده. ولی بحث سر این است اوّلاً روایت‌هایی که اعمش نقل می‌کند خیلی زیاد است، یکی دو تا نیست. ثانیاً روایت‌هایش خیلی غلیظ و شدید است. و این که اعمش این روایت‌ها را نقل کرده باشد در آن فضایی که وجود داشته بدون اعتقادات خیلی بعید است. البته اگر هم روایاتی در مدح خلفا داشته باشد آنها را باید حمل به تقیه کرد. ولی آن را، و الا اینها بحث‌های تقیه و اینها در موردش نیست.

شاگرد: ؟؟؟ ولی این بوده که اگر قبول نداشتند نقل می‌کردند؟

استاد: به هر حال افراد مختلف بودند. مرحوم شیخ طوسی در عُدّه یک اشکالی در مورد خبر واحد بر سید مرتضی نقل کرده در مقام پاسخ به آن اشکال هست می‌گوید که این خبر واحدی که شما حجت می‌دانید راوی نیست مگر این که خبرهای ناجور و امثال اینها را نقل کرده باشد. خبرهای جبر و تفویض و امثال اینها را نقل کرده باشد. ذیل آن مرحوم شیخ می‌گوید که اینها، این که خودشان جبری و تفویضی باشند از تویش در نمی‌آید. فوقش این است که این روایت را نقل کردند. نقل روایت ممکن است به جهت این باشد که به تعبیر من، نه تعبیر شیخ، جزء اصحاب الجمع بودند. جامع‌نگار بودند. تعبیر شیخ این است که برای این نقل کرده که به افراد بگوید لم یشز عنه حدیث. هیچ حدیثی از دستش. بعضی‌ها انگیزه‌شان از نقل حدیث این است که هر چی حدیث هست نقل کنند، جامع‌نگار هستند. ولی در شیعه جامع نگارها افراد کمی بودند. نوع محدثین ما جامع‌نگار نبودند، صحیح‌نگار بودند. ولی در جایی که ما نمی‌دانیم فرض حالا فعلاً نمی‌دانیم اعمش شیعه هست یا سنی هست، ما نمی‌توانیم از این جهت مطلب را چیز کنیم. اگر تشیعش از جای دیگر ثابت شده بود آن ممکن بود بگوییم اصل اوّلی در امثال اعمش و اینها این هست که صحیح‌نگار باشند نه جامع‌نگار. ولی در مورد اهل تسنن من خیلی چیز نیستم که حتماً روایتی نقل بکنند که قبول داشته باشند، این را نمی‌دانم.

اینجا روایت شرایع الدین یکی از چیزها هست بحث مسح بر خفّین که سنی‌ها قبول داشتند. می‌گوید من مسّ علی الخُفِّین فقد خالف الله و رسوله و کتابه. این روایت. این یک.

بعدش می‌گوید لا یقتدیٰ الا باهل الولایة، صفحۀ ۶۰۴. امام جماعت باید شیعه باشد و اهل ولایت باشد. اینها در واقع یک نوع مبارزه جویی است. یعنی ائمۀ جماعاتی که آنجا در مساجد از طرف سنی‌ها گذاشته بودند دارد می‌گوید نمی‌توانید پشت سر اینها نماز بخوانید، اینجوری است. لا صلاة خلف الفاجر و لا یقتدیٰ الا باهل الولایة و لا یصلی فی جلود المیتة و عند بقد سبعین مرّة بنفی فتوای ابو حنیفه است و لا فی جلود السباب و لا یسکت الا علی الارض او ما انبتة الارض. اینها همه نفی فتاوای دارج در آن زمان بوده. بعد می‌گوید التقصیر فی ثمانیة فراسخ. سنی‌ها هیچکدامشان هشت فرسخی نیستند. یا کمتر هستند یا بیشتر هستند، در جای خودش. الاجهاد بسم الله الرحمن الرحیم فی الصلاة واجب. جهر به بسم الله الرحمن الرحیم. بعد همینجور، باز صفحۀ ۶۰۵ می‌گوید، من تمام فتاوا، ریز ریز نگاه نکردم همان چیزهایی که سر ضرب یادم بود از فتاوای عامه یادداشت کردم شاید در بعضی تکه‌های دیگرش هم این مطلب باشد. لا یحل ان تدفع الزکاة الا الی اهل الولایة و المعرفة. زکات را فقط به شیعه می‌شود داد به سنی نمی‌شود داد.

صفحۀ ۶۰۶، لا یجوز دفع ذلک الفطرة الا لاهل الولایة و المعرفة.

صفحۀ ۶۰۶ باز، لا یصلی التطوع فی جماعة. این خیلی تعبیر خاصی است. لا یصلی التطوع فی جماعة لانّ ذلک بدعة و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار. این ناظر به صلاة تراویه است که از زمان عمر رسم شده بوده و یکی از سنت‌های آشکار اهل تسنن بوده اینجوری با این لحن ذلک بدعة و کل بدعة ضلالة. خیلی تعبیرهای غلیظ و شدید است فقط صرفاً یک روایت چیز نیست.

بعد صفحۀ ۶۰۶، لا یجوز الحج الا تمتعاً و لا یجوز القران و الافراد الا لمن کان اهله هذه المسجد الحرام. که نفی نظریۀ عمر هست.

همینجور تعبیرات دیگر دارد. باب الجهاد واجب مع امام عادل و من قُتل دون ماله فهو شهید و لا یحل قتل احد من الکفار و النساب فی دار تقیة الا قاتل او صائم فی فساد و ذلک اذا لم اختف لفظک و لا اصحابک و استعمال التقیة فی دار التقیة واجب. بحث تقیه که جزء مشخصات شیعه ذکر می‌شده. و لا حنث و لا کفارة علی من حلف تقیة یدفع بذلک ظلما نفسه.

بحث بعدی طلاق. می‌گوید طلاق للسنة باید باشد. این بحث مفصلی هست که در طلاق، طلاق بدعی داریم، طلاق سنی داریم. و سنی‌ها تقریباً همه‌شان طلاق بدعی را حرام می‌دانستند ولی نافذ. حالا بحث هست که حرام هست یا حرام نیست، بعضی‌ها حرام هم نمی‌دانند ولی نوعاً حرام می‌دانند ولی نافذ. مثلاً طلاق در حال حیض، طلاق بدون شهود، حالا شهود را که اصلاً معتبر نمی‌دانند. طلاقی که شرایط را نداشته باشد آن شرایط را شرط تکلیفی می‌دانند، باطل نمی‌دانند. این در روایت تأکید بر این هست که اینها باطل است. و الطلاق السنة علی ما ذکره الله عز و جل فی کتابه و سنة نبیه و لا یجوز طلاق غیر سنة و کل طلاق یخالف الکتاب فلیس بطلاق کما ان کل نکاح یخالف الکتاب فلیس بنکاح. تأکید که اینها باطل است. از همۀ اینها مهم‌تر این قطعه‌اش است. می‌گوید واجبات را که می‌شمارد می‌گوید و حب اولیاء الله و الولایة لهم واجبة و البرائة من اعدائهم واجبة و من الذین ظلموا آل محمد علیهم السلام و هتکوا حجابه و اخذوا من فاطمة علیها السلام فدک و منعوها میراثها و غصبوها و زوجها حقوقهما و همّوا باحراق بیعتها و اسس الظلم و غیّر سنة رسول الله و البرائة من الناکثین و القاسطین و المارقین واجبة و البرائة من الانساب و الازلام ائمة الظلال و قادة الجور کلهم اوّلهم و آخرهم واجبة و البرائة من اشقی الاولین و الآخرین شقیق عاقر ناقة سمود. شقیق یعنی همتا، همزاد. در مورد ابن ملجم است. و البرائة من اشقی الاولین و الآخرین شقیق عاقر ناقۀ سمود، قاتل امیر المؤمنین علیه السلام واجبة. و البرائة من جمیع قتلة اهل بیت علیهم السلام واجبة و الولایة للمؤمنین الذین لم یغیّروا و لم یبدّلوا بعد نبی صلی الله علیه و آله واجبة مثل سلمان الفارسی و ابی ذر الغفاری و المقداد الاسد الکندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبد الله الانصاری و حذیفة الیمان و ابی الهیثم بن تیئان و سهل بن حنیف و ابی ایوب الانصاری و عبد الله بن سامت و عمرة بن سامت و خذیمة بن سامت للشهادة و ابی سعید الخدری و من نهی نهیهم و سهل مثل فعل و الولایة لاتباعهم و المقتدین بهم و بهداهم واجبة.

بعد می‌آید صفحۀ ۶۰۸. حالا یک سری چیزهایی در مورد، بعد باز هم می‌آید. چیزهایی که در مورد کلام دارد که تکلیف ما لا یطاق جایز نیست، جبر و تفویض جایز نیست، تمام مبانی تشیع را یکی یکی در این روایت دارد. من جمله می‌گوید لا یفرض الله عز و جل علی عباده طاعة من یعلم انه یقضیهم و یظلهم و لا یختار لرسالته و لا یستفی من عبادی من یعلم انه یکفر به و یعبد الشیطان دون و لا یتخذ علی خلقه حجة الا معصوما. حجت الهی باید معصوم باشد. بعد بحث ایمان غیر از اسلام و ایمان فرق دارد. همان بحث‌های کلامی که در مورد اسلام و ایمان خلود در آتش دارند ندارند. اینها همه بحث‌های کلامی شیعه است. تمامی اینها را اینجا آورده، آیا قرآن کلام الله مخلوق است قرآن مخلوق نیست و امثال اینها. اینها همه را آورده.

قبل از این یک چیزی بود که جا گذاشتم. و تحلیل المتعتین واجب کما انزلهم الله عز و جل فی کتابه و سنه رسول الله متعة الحج و متعة النساء.

باید متعتین را شما حلال بدانید. نه می‌گوید متعتین جائز است. تحلیلش هم واجب است. وظیفه دارید که اینها را حلال بدانید که ناظر به خلیفۀ دوم است.

یک عبارت هم قبل از این بود من جا گذاشتم. می‌گوید و الانبیاء و الاوصیاء لا ذنوب لهم لانهم معصومون مطهرون. عصمت انبیاء و اوصیاء.

بعد امر بین الامرین و آن همۀ چیزهای کلامی. باز که گفتم لا یتخذ علی خلقه حجةً الا معصوماً. صفحۀ ۶۰۹ لا ایمان بالله الا بالبرائة من اعداء الله. کسی که برائة نداشته باشد لا ایمان بالله الا بالبرائة من اعداء الله.

بعد چیزهای دیگری که مثلاً یکی از چیزهایی که سنی‌ها قائل هستند می‌گویند ماهی فلس دار لازم نیست باشد. این می‌گوید نه ماهی فلس دار باید باشد. این بحث حلال، برند حلال که مطرح هست یک برند حلال اسلامی داریم، یک برند حلال شیعی. تفاوت عمدۀ در برند حلال در بحث ماهی است. آنها نوعاً اهل تسنن فلس دار بودن را معتبر نمی‌دانند. فقط این که از چیز زنده گرفته بشود، مسلمان بگیرد امثال اینها. همچین چیزهایی شرط دارند. اما این که فلس دار باشد آن را معتبر نمی‌دانند. یکی تفاوت جدی بین حلال برند شیعی و برند اسلامی‌اش عمدتاً در همین بحث ماهی است. همینجور تکه‌هایی می‌گویم من تکه تکه بحث‌های فقهی‌اش را مراجعه نکردم. حالا همینجوری که نگاه می‌کردم دیدم جری، مارماهی اینها چیزهایی هست که سنی‌ها حلال می‌دانند این می‌گوید حرام است. تمام دیدگاه‌های خاص شیعی تمام در این روایت درج شده. این یک روایت.

یک روایت دیگر هم حالا تیمنا و تبرکا بخوانم، بقیه‌اش را هم مراجعه کنید به حاشیۀ تنقیح المقال.

یک روایت دیگر هم باز خصال است. خصال صفحۀ ۴۷۸.

شاگرد: این متوقف بر این است که این را ؟؟؟ معتبر می‌دانید؟

استاد: نه تک تک. حالا بله، بحث یک دانه روایت نیست، مجموع روایات را می‌خواهیم. بله این متوقف بر این است که سنداً این روایت را تصحیح بکنیم.

شاگرد: شواهدی که آوردید برای اعین است؟ که فرق کند برای امامی بودن اعمش که امامی بودن بقیۀ راویان را ثابت می‌دانید؟

استاد: نه، آنها معلوم نیست ثابت کند. آنها چون خیلی‌هایش. ممکن است حالا هم آنها چیز باشند. حالا آنهایش یک بحث‌هایی دارد بعد عرض می‌کنم. اینها بعضی چیزهایش کأنّ مسئولیت با آن راوی مباشر است که خیلی وقت‌ها اینجوری است طرف چیزش را می‌گوید آن مسئولیت کار را به عهده می‌گیرد.

یک روایت دیگر روایتی هست که اتفاقاً رواتش هم همین روات خبر ما هست. عمدۀ تمام رواتی که در این سند هست جز راوی اخیرش بقیه‌اش همین روایت مورد بحث هست، بلکه همه‌اش روایت.

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْهُذَيْلِ‏ وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامَةِ فِيمَنْ تَجِبُ وَ مَا عَلَامَةُ مَنْ تَجِبُ لَهُ الْإِمَامَةُ فَقَالَ إِنَّ الدَّلِيلَ عَلَى ذَلِكَ وَ الْحُجَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْقَائِمَ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَ النَّاطِقَ بِالْقُرْآنِ وَ الْعَالِمَ بِالْأَحْكَامِ أَخُو نَبِيِّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى أُمَّتِهِ وَ وَصِيُّهُ عَلَيْهِمْ وَ وَلِيُّهُ الَّذِي كَانَ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى الْمَفْرُوضُ الطَّاعَةِ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ‏ الْمَوْصُوفُ بِقَوْلِهِ‏ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ‏ الْمَدْعُوُّ إِلَيْهِ بِالْوَلَايَةِ الْمُثْبَتُ لَهُ الْإِمَامَةُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِقَوْلِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله و سلم عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَ لَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قَالُوا بَلَى قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ أَعِنْ مَنْ أَعَانَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ أَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ وَ خَيْرُ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ بَعْدَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ الْحُسَيْنُ سِبْطَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ ابْنَا خَيْرِ النِّسْوَانِ أَجْمَعِينَ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ ابْنُ الْحَسَنِ علیهم السلام إِلَى يَوْمِنَا هَذَا وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ وَ هُمْ عِتْرَةُ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله و سلم الْمَعْرُوفُونَ بِالْوَصِيَّةِ وَ الْإِمَامَةِ وَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ مِنْهُمْ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَ زَمَانٍ وَ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ أَوَانٍ وَ هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ أَئِمَّةُ الْهُدَى وَ الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ‏ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْها وَ كُلُّ مَنْ خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ تَارِكٌ لِلْحَقِّ وَ الْهُدَى وَ هُمُ الْمُعَبِّرُونَ عَنِ الْقُرْآنِ وَ النَّاطِقُونَ عَنِ الرَّسُولِ وَ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُهُمْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ دِينُهُمُ الْوَرَعُ وَ الْعِفَّةُ وَ الصِّدْقُ وَ الصَّلَاحُ وَ الِاجْتِهَادُ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ طُولُ السُّجُودِ وَ قِيَامُ اللَّيْلِ وَ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ انْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ وَ حُسْنُ الصُّحْبَةِ وَ حُسْنُ الْجِوَارِ- ثُمَّ قَالَ تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ حَدَّثَنِي أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فِي الْإِمَامَةِ مِثْلَهُ سَوَاءً.»

البته این عن جعفر بن محمد-اش احتمالاً مراد این نیست که تا آخر روایت‌ها تا حضرت ولی عصر، تا آن زمانی که آن اعمش و امام صادق علیه السلام بوده.

شاگرد: همان إِلَى يَوْمِنَا هَذَا

استاد: بله

شاگرد: این سند که در سند عامه است، عن احمد بن حسن قطان ؟؟؟ چه جوابی؟

استاد: صبر کنید در مورد عامی و غیر عامی بودنش صحبت می‌کنیم. آیا عامی هست یا عامی نیست آن هم بحث داریم. بنابراین این که از مجموع نقلیات اعمش که بقیه‌اش را هم، خیلی است. در حاشیۀ تنقیح المقال ببینید به نظر می‌رسد که در امامی بودن و اثنا عشری بودن اعمش نمی‌شود تردید کرد. همچنان که مرحوم شیخ بهایی فرمودند. این که ما در برنامۀ درایة النور هم اعمش را به عنوان امامی. البته یک نکته‌ای وجود دارد. آن نکته این است که مطمئنا اعمش این روایت‌ها را برای سنی‌ها نخوانده. اگر می‌خواند امکان نداشت که این حرف‌هایی که در موردش زدند بزنند. ولی نکته‌ای در مورد اعمش هست. در شرح حالش می‌گوید یک کسی می‌گوید ما رأیت اعقل منه. خیلی عاقل بوده، حواسش جمع بوده. ما رأیت اعقل منه یک کس دیگر، آن راوی در تهذیب المقال ببینید. آدم عاقلی بوده و به خاطر عقل چیزی که داشته تازه آن مقدار اگر که، دیگر نتوانسته کنترل کند. می‌گویم آن یهودی به ابو حنیفه و امثال اینها گفته. این دیگر عصبانی شده و از کوره در رفته.

این اعمش. سایر روات سند را فردا بحث می‌کنیم. یک نکته‌ای در مورد اینجا عرض بکنم. در این روات یک گروه اوّل وجود دارد در آن رضی الله عنهم وارد شده. این رضی الله عنهم مفادش و این که چه دلالتی دارد این را فردا صحبت می‌کنیم. علاوه بر تک تک راویان در مورد آن رضی الله عنه هم فردا صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان